

رباعیات خیام نیشابوری

فهرست مطالب

- ۱ رباعی شماره ۱: برخیز و بیا تا برای دل ما
- ۲ رباعی شماره ۲: چون عهده نمی شود کسی فردا را
- ۳ رباعی شماره ۳: قرآن که مهین کلام خوانند آن را
- ۴ رباعی شماره ۴: کرمی نخوری طعنه مزن مسترا
- ۵ رباعی شماره ۵: هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا
- ۶ رباعی شماره ۶: مایمومی و مطرب و این کنج خراب
- ۷ رباعی شماره ۷: آن قصر که جمشید او جام گرفت
- ۸ رباعی شماره ۸: ابر آمد و باز بر سر سبزه کریست
- ۹ رباعی شماره ۹: اکنون که گل سعادت پربار است

- رباعی شماره ۱۰: امروز ترا دسترس فردا نیست ۱۰
- رباعی شماره ۱۱: ای آمده از عالم روحانی تفت ۱۱
- رباعی شماره ۱۲: ای چرخ فلک خرابی از کینه تست ۱۲
- رباعی شماره ۱۳: ایدل چو زمانه می کند غمناک ۱۳
- رباعی شماره ۱۴: این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت ۱۴
- رباعی شماره ۱۵: این کوزه چو من عاشق زاری بوده است ۱۵
- رباعی شماره ۱۶: این کوزه که آبخواره فردوری است ۱۶
- رباعی شماره ۱۷: این کهنه رباط را که عالم نام است ۱۷
- رباعی شماره ۱۸: این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت ۱۸
- رباعی شماره ۱۹: بر چهره گل نسیم نوروز خوش است ۱۹
- رباعی شماره ۲۰: پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است ۲۰
- رباعی شماره ۲۱: تا چند زخم بروی دیماهشت ۲۱
- رباعی شماره ۲۲: ترکیب پیاله ای که در هم پیوست ۲۲

- رباعی شماره ۲۳: ترکیب طبلیح چون بکام تودمی است ۲۳
- رباعی شماره ۲۴: چون ابر به نور و زرخ لاله بشت ۲۴
- رباعی شماره ۲۵: چون بلبل مست راه درستان یافت ۲۵
- رباعی شماره ۲۶: چون چرخ بکام یک خردمند گشت ۲۶
- رباعی شماره ۲۷: چون لاله بنور و قح کسیر بدست ۲۷
- رباعی شماره ۲۸: چون نیست حقیقت و یقین اندر دست ۲۸
- رباعی شماره ۲۹: چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست ۲۹
- رباعی شماره ۳۰: حاکمی که زیر پای هر نادانی است ۳۰
- رباعی شماره ۳۱: دارنده چو ترکیب طبلیح آراست ۳۱
- رباعی شماره ۳۲: در پرده اسرار کسی راره نیست ۳۲
- رباعی شماره ۳۳: در خواب بدم مرا خردمندی گفت ۳۳
- رباعی شماره ۳۴: در دایره ای که آمد و رفتن ماست ۳۴
- رباعی شماره ۳۵: در فصل بهار اگر بتی حور سرشت ۳۵

- رباعی شماره ۳۶: دریاب که از روح جدا خواهی رفت ۳۶
- رباعی شماره ۳۷: ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست ۳۷
- رباعی شماره ۳۸: عمریست مرا تیره و کاریست نه راست ۳۸
- رباعی شماره ۳۹: فصل گل و طرف جویار و لب کشت ۳۹
- رباعی شماره ۴۰: کر شلخ بقازنج بخت رست است ۴۰
- رباعی شماره ۴۱: گویند کسان بهشت با حور خوش است ۴۱
- رباعی شماره ۴۲: گویند مرا که دوزخی باشد مست ۴۲
- رباعی شماره ۴۳: من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت ۴۳
- رباعی شماره ۴۴: مهتاب بنور دامن شب بشکافت ۴۴
- رباعی شماره ۴۵: می خوردن و شاد بودن آیین نیست ۴۵
- رباعی شماره ۴۶: می لعل مذا بست و صراحی کان است ۴۶
- رباعی شماره ۴۷: می نوش که عمر جاودانی اینست ۴۷
- رباعی شماره ۴۸: نیکی و بدی که در نهاد بشر است ۴۸
- رباعی شماره ۴۹: در هر دشتی که لاله زاری بوده ست ۴۹

- رباعی شماره ۵۰: هر ذره که در خاک زمینی بوده است ۵۰
- رباعی شماره ۵۱: هر سبزه که بر کنار جوئی رسته است ۵۱
- رباعی شماره ۵۲: یک جرعه می ز ملک کا ووس به است ۵۲
- رباعی شماره ۵۳: چون عمر سر رسد چه شیرین و چه تلخ ۵۳
- رباعی شماره ۵۴: آنانکه محیط فضل و آداب شدند ۵۴
- رباعی شماره ۵۵: آن را که به صحرای علل تاخته اند ۵۵
- رباعی شماره ۵۶: آنها که کهن شدند و اینها که نوند ۵۶
- رباعی شماره ۵۷: آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد ۵۷
- رباعی شماره ۵۸: آرنده کی و دیکری بریابند ۵۸
- رباعی شماره ۵۹: اجرام که ساکنان این ایوانند ۵۹
- رباعی شماره ۶۰: از آمدنم نبود کردون را سود ۶۰
- رباعی شماره ۶۱: از رنج کشیدن آدمی حر کرد ۶۱
- رباعی شماره ۶۲: افوس که سرمایه ز کف بیرون شد ۶۲

- رباعی شماره ۶۳: افسوس که نامه جوانی طی شد ۶۳
- رباعی شماره ۶۴: ای بس که بناشیم و جهان خواهد بود ۶۴
- رباعی شماره ۶۵: این عقل که در ره سعادت پوید ۶۵
- رباعی شماره ۶۶: این قافله عمر عجب میگذرد ۶۶
- رباعی شماره ۶۷: بر پشت من از زمانه تو میاید ۶۷
- رباعی شماره ۶۸: بر چرخ فلک هیچ کسی حیر نشد ۶۸
- رباعی شماره ۶۹: بر چشم تو عالم ارچه می آرایند ۶۹
- رباعی شماره ۷۰: بر من قلم قضا چوبی من رانند ۷۰
- رباعی شماره ۷۱: تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد ۷۱
- رباعی شماره ۷۲: تاراه قلندری نویی نشود ۷۲
- رباعی شماره ۷۳: تازهره و مه در آسمان کشت پدید ۷۳
- رباعی شماره ۷۴: چون روزی و عمریش و کم توان کرد ۷۴
- رباعی شماره ۷۵: حی که بقدرت سرور می سازد ۷۵

- رباعی شماره ۷۶: در دهر چو آواز گل تازه دهند ۷۶
- رباعی شماره ۷۷: در دهر هر آن که نیم نانی دارد ۷۷
- رباعی شماره ۷۸: دهبقان قضا بسی چو ماکشت و درود ۷۸
- رباعی شماره ۷۹: روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد ۷۹
- رباعی شماره ۸۰: زان پیش که بر سرت شیخون آرند ۸۰
- رباعی شماره ۸۱: عمرت تا کی به خود پرستی گذرد ۸۱
- رباعی شماره ۸۲: کس مثل اسرار اجل را نکشاد ۸۲
- رباعی شماره ۸۳: کم کن طمع از جهان و منیری خرسند ۸۳
- رباعی شماره ۸۴: کر چه غم و رنج من درازی دارد ۸۴
- رباعی شماره ۸۵: کردون ز زمین بیچ کلی بر نارد ۸۵
- رباعی شماره ۸۶: کر یک نفست ز زندگانی گذرد ۸۶
- رباعی شماره ۸۷: کویند بهشت و حور عین خواهد بود ۸۷
- رباعی شماره ۸۸: کویند بهشت و حور و کوثر باشد ۸۸

- رباعی شماره ۸۹: گویند هر آن کسان که با پرهنیزند ۸۹
- رباعی شماره ۹۰: می خور که ز دل کثرت و قلت بیرو ۹۰
- رباعی شماره ۹۱: هر راز که اندر دل دانا باشد ۹۱
- رباعی شماره ۹۲: هر صبح که روی لاله شبنم کیرد ۹۲
- رباعی شماره ۹۳: هرگز دل من ز علم محروم نشد ۹۳
- رباعی شماره ۹۴: هم دانه امید به خرمن ماند ۹۴
- رباعی شماره ۹۵: یاران موافق همه از دست شدند ۹۵
- رباعی شماره ۹۶: یک جام شراب صد دل و دین ارزو ۹۶
- رباعی شماره ۹۷: یک قطره آب بود باد ریاشد ۹۷
- رباعی شماره ۹۸: یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد ۹۸
- رباعی شماره ۹۹: آن لعل در آئینه ساده بیار ۹۹
- رباعی شماره ۱۰۰: از بودنی اید و ست چه داری تیار ۱۰۰
- رباعی شماره ۱۰۱: افلاک که جز غم نفرزیند و کر ۱۰۱

- رباعی شماره ۱۰۲: ایدل غم این جهان فرسوده مخور ۱۰۲
- رباعی شماره ۱۰۳: ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر ۱۰۳
- رباعی شماره ۱۰۴: این اهل قبور خاک کشتند و غبار ۱۰۴
- رباعی شماره ۱۰۵: خشت سر خم ز ملکت جم خوشتر ۱۰۵
- رباعی شماره ۱۰۶: در دایره سپهر نباید غور ۱۰۶
- رباعی شماره ۱۰۷: دی کوزه گری بیدم اندر بازار ۱۰۷
- رباعی شماره ۱۰۸: ز آن می که حیات جاودانست بخور ۱۰۸
- رباعی شماره ۱۰۹: کرباده خوری تو با خردمندان خور ۱۰۹
- رباعی شماره ۱۱۰: وقت سحر است خیرای طرفه پسر ۱۱۰
- رباعی شماره ۱۱۱: از جمله رفعتان این راه دراز ۱۱۱
- رباعی شماره ۱۱۲: ای سیر خردمند که تر بر خیر ۱۱۲
- رباعی شماره ۱۱۳: وقت سحر است خیرای مایه ناز ۱۱۳
- رباعی شماره ۱۱۴: مرغی دیدم نشسته بر باره طوس ۱۱۴
- رباعی شماره ۱۱۵: جامی است که عقل آفرین منیزدش ۱۱۵

- رباعی شماره ۱۱۶: خیام اگر زباده مستی خوش باش ۱۱۶
- رباعی شماره ۱۱۷: در کار که کوزه کرمی رفتم دوش ۱۱۷
- رباعی شماره ۱۱۸: ایام زمانه از کسی دارد تنگ ۱۱۸
- رباعی شماره ۱۱۹: از جرم گل سیاه تا اوج زحل ۱۱۹
- رباعی شماره ۱۲۰: با سرو قدی تازه تر از خرمن گل ۱۲۰
- رباعی شماره ۱۲۱: ای دوست بی تاغم فردا بخوریم ۱۲۱
- رباعی شماره ۱۲۲: این چرخ فلک که مادر او حیرانیم ۱۲۲
- رباعی شماره ۱۲۳: بر خیز ز خواب تا شرابی بخوریم ۱۲۳
- رباعی شماره ۱۲۴: بر خیزم و غم باده ناب کنم ۱۲۴
- رباعی شماره ۱۲۵: بر مفرش خاک خنک می بینم ۱۲۵
- رباعی شماره ۱۲۶: تا چندان سیر عقل هر روزه شویم ۱۲۶
- رباعی شماره ۱۲۷: چون نیست مقام مادر این دهر مقیم ۱۲۷
- رباعی شماره ۱۲۸: خورشید به گل نهفت می توانم ۱۲۸

- رباعی شماره ۱۲۹: دشمن به غلط گفت من فلسفیم ۱۲۹
- رباعی شماره ۱۳۰: مائیم که اصل شادی و کان غمیم ۱۳۰
- رباعی شماره ۱۳۱: من می نه ز بهر تنگدستی نخورم ۱۳۱
- رباعی شماره ۱۳۲: من بی می ناب زیستن توانم ۱۳۲
- رباعی شماره ۱۳۳: هر یک چندی یکی بر آید که منم ۱۳۳
- رباعی شماره ۱۳۴: یک چنبد کبود کی با ساد شدیم ۱۳۴
- رباعی شماره ۱۳۵: یک روز ز بند عالم آزاد نیم ۱۳۵
- رباعی شماره ۱۳۶: از دی که گذشت هیچ از ویاد مکن ۱۳۶
- رباعی شماره ۱۳۷: ای دیده اگر کور نی کور بین ۱۳۷
- رباعی شماره ۱۳۸: بر خیز و مخور غم جهان گذران ۱۳۸
- رباعی شماره ۱۳۹: چون حاصل آدمی در این شورستان ۱۳۹
- رباعی شماره ۱۴۰: رفتم که در این منزل بیداد بدن ۱۴۰
- رباعی شماره ۱۴۱: رندی دیدم نشسته بر خاک زمین ۱۴۱

- رباعی شماره ۱۴۲: قلع به یک استخوان چو کرکس بودن ۱۴۲
- رباعی شماره ۱۴۳: قومی منظرند اندر ره دین ۱۴۳
- رباعی شماره ۱۴۴: گاو یست در آسمان و نماش پروین ۱۴۴
- رباعی شماره ۱۴۵: کبر بر فلکم دست بدی چون نیرودان ۱۴۵
- رباعی شماره ۱۴۶: مشنوخن از زمانه ساز آمدگان ۱۴۶
- رباعی شماره ۱۴۷: می خوردن و کرد نیکوان کردیدن ۱۴۷
- رباعی شماره ۱۴۸: نتوان دل شاد را به غم فرسودن ۱۴۸
- رباعی شماره ۱۴۹: آن قصر که با چرخ همیز و پهلوی ۱۴۹
- رباعی شماره ۱۵۰: از آمدن و رفتن ماسودی کو ۱۵۰
- رباعی شماره ۱۵۱: از تن چو برفت جان پاک من و تو ۱۵۱
- رباعی شماره ۱۵۲: می خور که فلک بهر حلاک من و تو ۱۵۲
- رباعی شماره ۱۵۳: از هر چه بحر می است کوتاهی به ۱۵۳
- رباعی شماره ۱۵۴: بگنر ز صبا دامن گل چاک شده ۱۵۴

- رباعی شماره ۱۵۵: تاکی غم آن خورم که دارم یانه ۱۵۵
- رباعی شماره ۱۵۶: یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه ۱۵۶
- رباعی شماره ۱۵۷: آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی ۱۵۷
- رباعی شماره ۱۵۸: از آمدن بهار و از رفتن دی ۱۵۸
- رباعی شماره ۱۵۹: از کوزه گری کوزه خریدم باری ۱۵۹
- رباعی شماره ۱۶۰: ای آنکه نتیجه چهار و هفتی ۱۶۰
- رباعی شماره ۱۶۱: ایدل توبه اسرار معانر سی ۱۶۱
- رباعی شماره ۱۶۲: ای دوست حقیقت شنو از من سخنی ۱۶۲
- رباعی شماره ۱۶۳: ای کاش که جای آرمیدن بودی ۱۶۳
- رباعی شماره ۱۶۴: بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی ۱۶۴
- رباعی شماره ۱۶۵: بر شاخ امید اگر بری یافتی ۱۶۵
- رباعی شماره ۱۶۶: بر کیر پیاله و سبوی د بجوی ۱۶۶
- رباعی شماره ۱۶۷: سپری دیدم به خانه خمار سی ۱۶۷

- رباعی شماره ۱۶۸: تا چند حدیث پنج و چار ای ساقی ۱۶۸
- رباعی شماره ۱۶۹: چندان که محاه می کنم هر سویی ۱۶۹
- رباعی شماره ۱۷۰: خوش باش که پخته اند سودای تودی ۱۷۰
- رباعی شماره ۱۷۱: در کار که کوزه گرمی کردم رای ۱۷۱
- رباعی شماره ۱۷۲: در گوش دلم گفت فلک پنهانی ۱۷۲
- رباعی شماره ۱۷۳: زان کوزه می که نیست در وی ضرری ۱۷۳
- رباعی شماره ۱۷۴: گر آمدنم بخود بدی نامدی ۱۷۴
- رباعی شماره ۱۷۵: گر دست دهم ز مغر کندم نانی ۱۷۵
- رباعی شماره ۱۷۶: گر کار فلک به عدل بنجیده بدی ۱۷۶
- رباعی شماره ۱۷۷: مان کوزه کراپای اگر هشیاری ۱۷۷
- رباعی شماره ۱۷۸: هنگام صبح ای صنم فرخ پی ۱۷۸

رباعی شماره ۱: بر خیز و بیا تا برای دل ما

بر خیز و بیا تا برای دل ما	حل کن به جمال خویشتن مشکل ما
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم	زان پیش که کوزه ما کنند از گل ما

رباعی شماره ۲: چون عهده نمی شود کسی فردارا

چون عهده نمی شود کسی فردارا	حالی خوش دار این دل پر سودارا
می نوش به ماهتاب ای ماه که ماه	بسیار بتابد و نیاید مارا

رباعی شماره ۳: قرآن که مهین کلام خوانند آن را

قرآن که مهین کلام خوانند آن را که گاه نبه بر دوام خوانند آن را
بر کرد پیاله آیتی هست مقیم کاندر همه جامد ام خوانند آن را

رباعی شماره ۴: کرمی نخوری طعنه مزین مستترا

کرمی نخوری طعنه مزین مستترا	بنیاد مکن توحید و دستترا
توغره بدان مشک که می یخنوری	صد لقمه خوری که می غلام ست آنرا

رباعی شماره ۵: هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا

هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا	چون لاله رخ و چوسر و بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک	نقاش ازل بهر چه آراست مرا

رباعی شماره ۷: مایم و می و مطرب و این کنج خراب

مایم و می و مطرب و این کنج خراب	جان و دل و جام و جامه پرد و شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب	آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

رباعی شماره ۷: آن قصر که جمشید در او جام گرفت

آن قصر که جمشید در او جام گرفت	آه بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که کور می گرفتی همه عمر	دیدم که چگونه کور بهرام گرفت

رباعی شماره ۸: ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست

ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست	بی باده گلزنک نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست	تا سبزه خاک ماتا تماشاگاه کیست

رباعی شماره ۹: اکنون که گل سعادت پر بار است

دست تو ز جام می چرا بیکار است	اکنون که گل سعادت پر بار است
دریا فتن روز چرخین دشوار است	می خور که زمانه دشمنی خدار است

رباعی شماره ۱۰: امروز ترا دسترس فردا نیست

امروز ترا دسترس فردا نیست	و اندیشه فردا به جز سودا نیست
ضلایح مکن این دم اردلت شیدا نیست	کاین باقی عمر را به امید نیست

رباعی شماره ۱۱: اسی آمده از عالم روحانی تفت

حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت	اسی آمده از عالم روحانی تفت
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت	می نوش ندانی ز کجا آمده ای

رباعی شماره ۱۲: ای چرخ فلک خرابی از کینه تست

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست	بیدادگری شیوه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند	بس کوهر قیمتی که در سینه تست

رباعی شماره ۱۳: ایدل چو زمانه می کند غمناکت

ای دل چو زمانه می کند غمناکت	ناکه برو دز تن روان پاکت
بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند	زان پیش که سبزه برده از خاکت

رباعی شماره ۱۴: این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت	کس نیست که این کوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند	ز آن روی که هست کس نمی داند گفت

رباعی شماره ۱۵: این کوزه چو من عاشق زاری بوده است

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است	در بند سر زلف نگاری بوده ست
این دسته که برگردن او می بینی	دستی ست که برگردن یاری بوده ست

رباعی شماره ۱۶: این کوزه که آبخواره مزدوری است

این کوزه که آبخواره مزدور است از دیده شایست و دل دستور است

هر کاسه می که بر کف مخمور است از عارض مستی و لب مستور است

رباعی شماره ۱۷: این کهنه رباط را که عالم نام است

این کهنه رباط را که عالم نام است	و آراکده ابلق صبح و شام است
بزمی ست که و مانده صد جمید است	قصریست که تکیه گاه صد بهرام است

رباعی شماره ۱۸: این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت

چون آب به جویبار و چون باد به دشت	این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت
روزی که نیامده ست و روزی که گذشت	هرگز غم دور روز مرا یاد نکشت

رباعی شماره ۱۹: بر چهره گل نسیم نوروز خوش است

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است	در صحن چمن روی دل افروز خوش است
ازدی که گذشت هر چه کوی خوش نیست	خوش باش وزدی مگو که امروز خوش است

رباعی شماره ۲۰: پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است	کردنده فلک نیز بکاری بوده است
هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین	آن مردمک چشم بکاری بوده است

رباعی شماره ۲۱: تاخذ ز نم بروی دریاها خشت

تاخذ ز نم بروی دریاها خشت	بیرا شدم ز بت پرستان کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود	که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

رباعی شماره ۲۲: ترکیب پیاله ای که در هم پیوست

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست	بشکستن آن روانمیدارد مست
چندین سرو پای نازنین از سر و دست	از مهر که پیوست و به کین که شکست

رباعی شماره ۲۳: ترکیب طبایع چون بکام تو دمی است

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است	روشاد بزی اگر چه بر تو تسمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو	کردی و نسیمی و غباری و دمی است

رباعی شماره ۲۴: چون ابربه نوروز رخ لاله بشت

چون ابربه نوروز رخ لاله بشت	بر خنیر و بجام باده کن غم درست
کاین سبزه که امروز تماشا که توست	فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

رباعی شماره ۲۵: چون ببل مست راه درستان یافت

چون ببل مست راه درستان یافت	روی گل و جام باده را خندان یافت
آمد به زبان حال در گوشم گفت	دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

رباعی شماره ۲۶: چون چرخ بگام یک خردمند نکشت

چون چرخ بگام یک خردمند نکشت	خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و آرزو با همه هشت	چه مور خورد بکورو چه کرک بدشت

رباعی شماره ۲۷: چون لاله بنور ز قبح کسیر بدست

چون لاله به نور ز قبح کسیر بدست	بالاله رخی اگر تو را فرصت هست
می نوش به خرمی که این چرخ کهن	نگاه تو را چون خاک گرداند پست

رباعی شماره ۲۸: چون نیست حقیقت و یقین اندر دست

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست	نشان به امید شک همه عمر نشست
مان تا نسیم جام می از کف دست	دربی خبری مرد چه هیار و چه مست

رباعی شماره ۲۹: چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست	چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
امکار که هر چه هست در عالم نیست	پندار که هر چه نیست در عالم هست

رباعی شماره ۳۰: خاکِی که زیر پای هرنادانی است

خاکِی که به زیر پای هرنادانی است کفّ صنّعی و چهرهٔ جانانی است
هر خشت که برگزیدهٔ ایوانی است انگشت وزیر یا سرسلطانی است

رباعی شماره ۳۱: دارنده چو ترکیب طبایع آراست

دارنده چو ترکیب طبایع آراست	از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود	ورنیک نیاید این صور عیب کراست

رباعی شماره ۳۲: در پرده اسرار کسی راره نیست

در پرده اسرار کسی راره نیست	زین تعبیه جان بهچکس آگه نیست
بزد دل خاک هیچ منزله نیست	می خور که چنین فغانه ها کوته نیست

رباعی شماره ۳۳: در خواب بدم مرا خردمندی گفت

در خواب بدم مرا خردمندی گفت	کاز خواب کسی را گل شادی شکفت
کاری چه کنی که با اجل باشد جفت؟	می خور که به زیر خاک می باید خفت

رباعی شماره ۳۴: در دایره ای که آمد و رفتن ماست

در دایره ای که آمد و رفتن ماست	اورانه بدایت نه نهایت پیدا است
کس می نرزد می در این معنی راست	کاین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

رباعی شماره ۳۵: در فصل بهار اگر بتی حور سرشت

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت یک ساغمی دهد مرا بر لب کشت
هر چند به نزد عامه این باشد زشت سگ به زمین است اگر برم نام بهشت

رباعی شماره ۳۶: دریاب که از روح جدا خواهی رفت

دریاب که از روح جدا خواهی رفت	در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده ای	خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

رباعی شماره ۳۷: ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست

ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست	دریاب که هفتہ دگر خاک شده ست
می نوش و گلی بچین که تاد نگری	گل خاک شده ست و سبزه خاناک شده ست

رباعی شماره ۳۸: عمریست مرا تیره و کاریست نه راست

عمریست مرا تیره و کاریست نه راست	مخنت همه افزوده و راحت کم و کاست
شکر ایندرا که آنچه اسباب بلاست	مار از کس دگر نمیاید خواست

رباعی شماره ۳۹: فصل گل و طرف جویبار و لب کشت

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت	بایک دوسه اہل و لعبتی حور سرشت
پیش آرقح کہ بادہ نوشان صبح	آسودہ ز مسجد و فارغ ز کشت

رباعی شماره ۴۰: کر شاخ بقاز بیخ بخت رست است

کر شاخ بقاز بیخ بخت رست است	ور بر تن تو عمر لباسی چست است
در خیمه تن که سایانی ست ترا	هان تکیه کن که چار منخش سست است

رباعی شماره ۴۱: کویند کسان بهشت با حور خوش است

کویند کسان بهشت با حور خوش است	من میگویم که آب انکور خوش است
این تقد بکیر و دست از آن نیمه دار	کلا و از دهل شنیدن از دور خوش است

رباعی شماره ۴۲: کویند مرا که دوزخی باشد مست

کویند مرا که دوزخی باشد مست	قولیت خلاف دل در آن توان بست
کر عاشق و میخواره بدوزخ باشند	فردا منی بهشت همچون کف دست

رباعی شماره ۴۳: من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت	از اهل بهشت کرد یاد و زخ زشت
جامی و بتی و بربطی برب کشت	این حرسه مراقده و ترانیه بهشت

رباعی شماره ۴۴: مهتاب بنور دامن شب بشکافت

می نوشدمی بهتر از این نتوان یافت	مهتاب به نور دامن شب بشکافت
اندر سر خاک یک به یک خواهد تافت	خوش باش و میندیش که مهتاب بسی

رباعی شماره ۴۵: می خوردن و شاد بودن آیین نیست

می خوردن و شاد بودن آیین نیست فارغ بودن ز کفر و دین دین نیست
گفتم به عروس دهر کاین تو چیست گفتا دل خرم تو کاین نیست

رباعی شماره ۴۶: می لعل مذا بست و صراحی کان است

جسم است پیاله و شرابش جان است	می لعل مذا بست و صراحی کان است
اشکی است که خون دل درو پنهان است	آن جام بلورین که ز می خندان است

رباعی شماره ۴۷: می نوش که عمر جاودانی اینست

می نوش که عمر جاودانی اینست	خود حاصلت از دور جوانی اینست
هنگام گل و باد و یاران سرمست	خوش باش دمی که زندگانی اینست

رباعی شماره ۴۸: نیکی و بدی که در نهاد بشر است

نیکی و بدی که در نهاد بشر است	شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندز ره عقل	چرخ از تو هزار بار پیچاده تر است

رباعی شماره ۴۹: در هر دشتی که لاله زاری بوده ست

از سرخی خون شهبازی بوده ست	در هر دشتی که لاله زاری بوده ست
خالی است که بر رخ نگاری بوده ست	هر شاخ نقشه کز زمین میروید

رباعی شماره ۵۰: هر ذره که در خاک زمینی بوده است

هر ذره که در خاک زمینی بوده است	پیش از من و تو تاج و تکیلی بوده است
کرد از رخ نازنین به آزر م فشان	کانم رخ خوب نازینی بوده است

رباعی شماره ۵۱: هر سبزه که بر کنار جوی رسته است

هر سبزه که بر کنار جوی رسته است	کویی ز لب فرشته خویی رسته است
پابر سر سبزه تابه خواری نهی	کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

رباعی شماره ۵۲: یک جرعه می ز ملک کاووس به است

یک جرعه می ز ملک کاووس به است از تخت قباد و ملکت طوس به است

هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

رباعی شماره ۵۳: چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ	بیانه چو شود چه بغداد و چه بلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی	از سلخ به غصه آید از غره به سلخ

رباعی شماره ۵۴: آنانکه محیط فضل و آداب شدند

آنانکه محیط فضل و آداب شدند	در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون	گفتند فغان ای و در خواب شدند

رباعی شماره ۵۵: آن را که به صحرای علل تاخته‌اند

آن را که به صحرای علل تاخته‌اند	بی او همه کارها سپرداخته‌اند
امروز بهانه‌ای در انداخته‌اند	فردا همه آن بود که در ساخته‌اند

رباعی شماره ۵۵: آنها که کهن شدند و اینها که نوند

هر کس براد خویش یک تک بدوند	آنها که کهن شدند و اینها که نوند
رفتند و رویم دیگر آیند و روند	این کهنه جهان بکس ماند باقی

رباعی شماره ۵۷: آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد	بس دایم که او بر دل غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک	در طبل زمین و حقه خاک نهاد

رباعی شماره ۵۸: آرنذیکی و دیگرى بریاند

آرنذیکی و دیگرى بریاند	بریچ کسی راز، ہی نمکشاند
ماراز قضا جز این قدر نمایند	پیانه عمرما است می پیمایند

رباعی شماره ۵۹: اجرام که ساکنان این ایوانند

اجرام که ساکنان این ایوانند	اسباب تردد و خردمندانند
همان تاسر رشته خرد کم نکنی	کافران که بدبرند سرگردانند

رباعی شماره ۶۰: از آمدنم نبود کردون را سود

از آمدنم نبود کردون را سود	وز رفتن من جلال و جاهش نفوذ
وز هیچ کسی نیرد و کوشم نشود	کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

رباعی شماره ۶۱: از رنج کشیدن آدمی حر کرد

از رنج کشیدن آدمی حر کرد	قطره چو کشد جس صدف در کرد
گر مال نماند سرباناد بجای	پیمان چو شد تسی دگر پر کرد

رباعی شماره ۶۲: افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد	وز دست اجل بسی جگر ما خون شد
کس نمد از آن جهان که پرسم از وی	کا حوال مسافران دنیا چون شد

رباعی شماره ۳۶: افسوس که نامه جوانی طی شد

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد کی شد

رباعی شماره ۴۶: ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود	نی نام زماونی نشان خواهد بود
زین پیش بودیم و بند هیچ خلل	زین پس چون باشیم همان خواهد بود

رباعی شماره ۵۶: این عقل که در ره سعادت پوید

این عقل که در ره سعادت پوید	روزی صدفبار خود ترا می گوید
دریاب تو این یکدم وقت که نئی	آن تره که بدرونزد و دیگر روید

رباعی شماره ۶۶: این قافله عمر عجب میگذرد

این قافله عمر عجب میگذرد	دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری	پیش آریاله راکه شب میگذرد

رباعی شماره ۶۷: بر پشت من از زمانه تو میاید

بر پشت من از زمانه تو میاید	وز من همه کارناگو میاید
جان غزم رحیل کرد و گفتم بمر و	گفتا چکنم خانه فرو میاید

رباعی شماره ۶۸: بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد

وز خوردن آدمی زمین سیر نشد	بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد
تجمل مکن هم بخورد و دیر نشد	مغرور بدانی که نخورده ست ترا

رباعی شماره ۹۶: بر چشم تو عالم ارچه می آریند

بر چشم تو عالم ارچه می آریند	مگر ای بدان که عاقلان نگریند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند	بر بای نصیب خویش کت بریند

رباعی شماره ۷۰: بر من قلم قضاچوبی من رانند

بر من قلم قضاچوبی من رانند	پس نیک و بدش ز من چرا میدانند
دی بی من و امروز خودی بی من و تو	فردا به چه تجم به داور خوانند

رباعی شماره ۷۱: تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد	چند از پی هر زشت و نگو خواهی شد
کر چشمه زمزمی و کر آب حیات	آخر به دل خاک فرو خواهی شد

رباعی شماره ۷۲: تاراه قلندری نویی نشود

تاراه قلندری نویی نشود	رخساره بخون دل نشویی نشود
سوداچه پزی تاکه چود لوسوختگان	آزاده ترک خود نکویی نشود

رباعی شماره ۷۳: تازهره و مه در آسمان گشت پدید

تازهره و مه در آسمان گشت پدید	بهتر ز می ناب کسی هیچ ندید
من در عجم زمین فروشان کایشان	به زانکه فروشنده خواهند خرید

رباعی شماره ۷۴: چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد

دل را به کم و بیش درم نتوان کرد	چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد
از موم بدست خویش هم نتوان کرد	کار من و تو چنانکه رای من و تست

رباعی شماره ۷۵: حی کہ بقدرت سرورومی سازد

ہموارہ ہم اوکارعدومی سازد	حی کہ بقدرت سرورومی سازد
اوراتوچہ کوئی کہ کدومی سازد	کویندقراہ کر مسلمان نبود

رباعی شماره ۷۶: در دهر چو آواز گل تازه دهند

در دهر چو آواز گل تازه دهند	فرمای بتاکه می به اندازه دهند
از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ	فارغ نشین که آن هر آوازه دهند

رباعی شماره ۷۷: در دهر هر آن که نیم نانی دارد

از بهر نشست آشیانی دارد	در دهر هر آن که نیم نانی دارد
کوشاد بزمی که خوش جهانی دارد	نه خادم کس بود نه مخدوم کسی

رباعی شماره ۷۸: دهقان قصابی چوماکشت و درود

دهقان قصابی چوماکشت و درود	غم خوردن بیهوده نمیدارد سود
پرکن قرح می به کفم دانه زود	تاباز خورم که بود نیاهمه بود

رباعی شماره ۷۹: روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد

روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد	ابر از رخ گلزار همی شوید کرد
بلبل به زبان حال خود با گل زرد	فریاده همی کند که می باید خورد

رباعی شماره ۸۰: زان پیش که بر سرت شیخون آرند

زان پیش که بر سرت شیخون آرند فرمای که تاباده گلگون آرند
توزرنئی اسی غافل نادان که ترا در خاک نهند و باز بیرون آرند

رباعی شماره ۸۱: عمرت تاکی به خود پرستی گذرد

عمرت تاکی به خود پرستی گذرد یاد پی نیستی و مستی گذرد
می نوش که عمریکه اجل در پی اوست آن به که به خواب یا به مستی گذرد

رباعی شماره ۸۲: کس مثل اسرار اجل را نکشاد

کس مثل اسرار اجل را نکشاد	کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد
من می نگرم ز مبتدی تا استاد	عجز است به دست هر که از مادر زاد

رباعی شماره ۸۳: کم کن طمع از جهان و منیزی خرسند

کم کن طمع از جهان و می زنی خرسند	از نیک و بد زمانه بکسل پیوند
می در کف و زلف دلبری گیر که زود	هم بگذرد و نماند این روزی چند

رباعی شماره ۸۴: کرچه غم ورنج من درازی دارد

کرچه غم ورنج من درازی دارد	عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک	در پرده خزار گونه بازی دارد

رباعی شماره ۸۵: کردون ز زمین بیچ گلی برنارد

کشد نمکند و هم به زمین نپارد	کردون ز زمین بیچ گلی برنارد
تا حشر همه خون عزیزان بارد	کر ابر چو آب خاک را بردارد

رباعی شماره ۸۶: کریک نفست ز زندگانی گذرد

کریک نفست ز زندگانی گذرد	مگذار که جز به شادمانی گذرد
هشدار که سرمایه سودای جهان	عمرست چنان کش گذرانی گذرد

رباعی شماره ۸۷: کویند بهشت و حور عین خواهد بود

کویند بهشت و حور عین خواهد بود	آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود
گرامی و معشوق کزیدیم چه باک	چون عاقبت کار چنین خواهد بود

رباعی شماره ۸۸: کویند بهشت و حورو کوثر باشد

کویند بهشت و حورو کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر باشد

پرکن قبح باده و بردستم نه تقدی ز هزار نسیه خوشتر باشد

رباعی شماره ۸۹: کویند هر آن کسان که باپرهنزند

کویند هر آن کسان که باپرهنزند	ز انسان که بمیرند چنان بر خیزند
بابامی و معشوقه از آنیم مدام	باشد که به حشرمان چنان انگیزند

رباعی شماره ۹۰: می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد

می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد	و اندیشه همتاد و دولت ببرد
پرهیز کن ز کیمیایی که از او	یک جرعه خوری هزار علت ببرد

رباعی شماره ۹۱: هر راز که اندر دل دانا باشد

هر راز که اندر دل دانا باشد	باید که نهفته تر ز علقا باشد
کاندر صدف از نهنگی کردودر	آن قطره که راز دل دریا باشد

رباعی شماره ۹۲: هر صبح که روی لاله شبنم گیرد

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد	بالای نقشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید	کودامن خوشتن فراهم گیرد

رباعی شماره ۹۳: هرگز دل من ز علم محروم نشد

هرگز دل من ز علم محروم نشد	کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز	معلوم شد که هیچ معلوم نشد

رباعی شماره ۹۴: هم دانه امید به خرمن ماند

هم دانه امید به خرمن ماند	هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از دمی تابجوی	باد و ست بنور گزند دشمن ماند

رباعی شماره ۹۵: یاران موافق همه از دست شدند

یاران موافق همه از دست شدند	در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر	دوری دوسه پیشتر ز ماست شدند

رباعی شماره ۹۶: یک جام شراب صد دل و دین ارزد

یک جرعه می ملکست چین ارزد	یک جام شراب صد دل و دین ارزد
تلخی که هزار جان شیرین ارزد	جز باده لعل نیست در روی زمین

رباعی شماره ۹۷: یک قطره آب بود بادریاشد

یک قطره آب بود بادریاشد	یک ذره خاک بازین یکتاشد
آمدن تو اندرین عالم چیست	آمد کسی پدید و ناپیداشد

رباعی شماره ۹۸: یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد

از کوزه شکسته ای دمی آبی سرد	یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد	مامور کم از خودی چرا باید بود

رباعی شماره ۹۹: آن لعل در آبکینه ساده بیار

و آن محرم و مونس هر آزاده بیار	آن لعل در آبکینه ساده بیار
باد است که زود بگذرد باده بیار	چون میدانی که مدت عالم خاک

رباعی شماره ۱۰۰: از بودنی ایدوست چه داری تیار

از بودنی ایدوست چه داری تیار	وز فکر ت بهوده دل و جان افکار
خرم بزی و جهان بشادی گذران	تدبیر نه باتو کرده اند اول کار

رباعی شماره ۱۰۱: افلاک که جز غم نفرایند و گر

نهند بجا تا نریایند و گر	افلاک که جز غم نفرایند و گر
از دهر چه میکشیم نایند و گر	نآمدگان اگر بدانند که ما

رباعی شماره ۱۰۲: ایدل غم این جهان فرسوده مخور

ای دل غم این جهان فرسوده مخور	بیهوده نئی غان بیهوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید	خوش باش غم بوده و نابوده مخور

رباعی شماره ۱۰۳: ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر باغ طربت به سبزه آراسته گیر
و آنگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم بنشسته و باداد بر خاسته گیر

رباعی شماره ۱۰۴: این اهل قبور خاک کشتند و غبار

این اهل قبور خاک کشتند و غبار	هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار
آه این چه شراب است که تار و ز شمار	نیخوده و بی خبرند از همه کار

رباعی شماره ۱۰۵: خشت سرخم ز ملکیت جم خوشتر

خشت سرخم ز ملکیت جم خوشتر بوی قبح از غذای مریم خوشتر

آه سحری ز سینه خاری از ناله بوسه و ادهم خوشتر

رباعی شماره ۱۰۶: در دایره سپر ناپیدا غور

در دایره سپر ناپیدا غور	جامی ست که جمله را چشانند بدور
نوبت چو به دور تو رسد آه مکن	می نوش به خوشدلی که دور است نه جور

رباعی شماره ۱۰۷: دی کوزه کری بدیدم اندر بازار

دی کوزه کری بدیدم اندر بازار	برپاره گلی لکده می زد بسیار
و آن گل بزبان حال با او می گفت	من به چو تو بوده ام مرا نیکو دار

رباعی شماره ۱۰۸: ز آن می که حیات جاودانیت بخور

ز آن می که حیات جاودانیت بخور	سرمایه لذت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را	سازنده چو آب زندگانی است بخور

رباعی شماره ۱۰۹: کرباده خوری تو با خردمندان خور

کرباده خوری تو با خردمندان خور	یا با صنی لاله رخی خندان خور
بسیار مخور و در دکن فاش مساز	اندک خور و که گاه خور و پنهان خور

رباعی شماره ۱۱۰: وقت سحر است خیزای طرفه پسر

وقت سحر است خیزای طرفه پسر	پر بادۀ لعل کن بلورین ساغر
کاین یکدم عاریت در این کنج فنا	بسیار بجوی و نیایی دیگر

رباعی شماره ۱۱۱: از جمله رفتگان این راه دراز

از جمله رفتگان این راه دراز	باز آمده کیست تا با گوید باز
پس بر سر این دورا به آزون نیاز	تا بچ نمانی که نمی آبی باز

رباعی شماره ۱۱۲: ای سیر خردمند پیکه تر بر خنیر

ای سیر خردمند پیکه تر بر خنیر	و آن کو دک خاکبیز را بنگر تیز
پندش ده گو که نرم نرمک می بینر	منغز سر کیتباد و چشم پرویز

رباعی شماره ۱۱۳: وقت سحر است خیرای مایه ناز

وقت سحر است خیرای مایه ناز	نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
کانه که بجایند نپایند بسی	و آنه که شدند کس نمید باز

رباعی شماره ۱۱۴: مرغی دیدم نشسته بر باره طوس

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس	در پیش نهاده کله کیکا ووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس	کو بانگ جرسها و کجانه کوس

رباعی شماره ۱۱۵: جامی است که عقل آفرین منیزندش

جامی است که عقل آفرین منیزندش صد بوسه ز مهر بر جبین منیزندش

این کوزه کرده هرچنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین منیزندش

رباعی شماره ۱۱۶: خیام اگر زباده مستی خوش باش

خیام اگر زباده مستی خوش باش	بماهرخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است	انگار که نیستی چو هستی خوش باش

رباعی شماره ۱۱۷: در کار که کوزه گرمی رفتم دوش

دیدم دو خزار کوزه گویا و خموش	در کار که کوزه گرمی رفتم دوش
کو کوزه کرو کوزه خرو کوزه فروش	ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش

رباعی شماره ۱۱۸: ایام زمانه از کسی دارد تنگ

ایام زمانه از کسی دارد تنگ	کو در غم ایام نشیند و تنگ
می خور تو در آبکینه باناله چنگ	زان پیش که آبکینه آید برنگ

رباعی شماره ۱۱۹: از جرم گل سیاه تا اوج زحل

از جرم گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات کلی را حل
بکشادم بندهای مشکل به حیل	هر بند کشاده شد به جز بند اجل

رباعی شماره ۱۲۰: باسروقدی تازه تر از خرمن گل

از دست منجم می و دامن گل	باسروقدی تازه تر از خرمن گل
سیرا بن عمر ما چو سیرا بن گل	زان پیش که ناکه شود از باد اجل

رباعی شماره ۱۲۱: ای دوست بی‌تاغم فردا نخوریم

ای دوست بی‌تاغم فردا نخوریم	وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر فدا گذریم	باهفت هزار سالگان سر بسریم

رباعی شماره ۱۲۲: این چرخ فلک که مادر او حیرانیم

این چرخ فلک که مادر او حیرانیم فانوس خیال از او مثالی دانیم

خورشید چراغ دان و عالم فانوس ما چون صوریم کاندراو حیرانیم

رباعی شماره ۱۲۳: بر خیز ز خواب تا شربابی بخوریم

بر خیز ز خواب تا شربابی بخوریم	زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه روی ناکه روزی	چندان نهد زمان که آبی بخوریم

رباعی شماره ۱۲۴: بر خنیرم و غزم باده ناب کنم

بر خنیرم و غزم باده ناب کنم	رنگ رخ خود به رنگ عناب کنم
این عقل فضول پیشه راشتی می	بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

رباعی شماره ۱۲۵: بر مفرش خاک خفتگان می بینم

بر مفرش خاک خفتگان می بینم	در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه به صحرای عدم میگردم	ناآمدگان و رفیقان می بینم

رباعی شماره ۱۲۶: تا چند اسیر عقل هر روزه شویم

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم	در دهر چه صد ساله چه یک روزه شویم
داده تو بکاسه می از آن پیش که ما	در کار که کوزه کران کوزه شویم

رباعی شماره ۱۲۷: چون نیست مقام مادر این دهر مقیم

چون نیست مقام مادر این دهر مقیم	پس بی می و معشوق خطائست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم	چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

رباعی شماره ۱۲۸: خورشیده گل نهفت می توانم

خورشیده گل نهفت می توانم	واسر از زمانه گفت می توانم
از بحر تفکرم بر آورد خرد	دی که ز بیم سفت می توانم

رباعی شماره ۱۲۹: دشمن به غلط گفت من فلسفیم

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم	ایزداند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام	آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

رباعی شماره ۱۳۰: مایم که اصل شادی و کان غنیم

سر یایه دادیم و نهاد ستم	مایم که اصل شادی و کان غنیم
آینه زنگ خورده و جام حمیم	پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم

رباعی شماره ۱۳۱: من می نه ز بهر تنگدستی نخورم

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم	یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی میخوردم	اکنون که تو بردلم نشستی نخورم

رباعی شماره ۱۳۲: من بی می ناب زیستن توانم

من بی می ناب زیستن توانم	بی باده کشید بارتن توانم
من بنده آن دم که ساقی گوید	یک جام دگر بکیر و من توانم

رباعی شماره ۱۳۳: هر یک چندی یکی بر آید که منم

هر یک چندی یکی بر آید که منم	بانمست و باسیم و زر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد روزی	نگاهل از کمین بر آید که منم

رباعی شماره ۱۳۴: یک چند بکودکی با ستاد شدیم

یک چند بکودکی با ستاد شدیم	یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شو که ما را چه رسید	از خاک در آمدیم و بر باد شدیم

رباعی شماره ۱۳۵: یک روز زبند عالم آزاد نیم

یک روز زبند عالم آزاد نیم	یک دمزدن از وجود خود شاد نیم
شاکردی روزگار کردم بسیار	در کار جهان هنوز استاد نیم

رباعی شماره ۱۳۶: از دی که گذشت بیچ از و یاد مکن

از دی که گذشت بیچ از و یاد مکن	فردا که نیامده ست فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن	حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

رباعی شماره ۱۳۷: ای دیده اگر کور نی کور بین

ای دیده اگر کور نی کور بین	وین عالم پر قنہ و پر شور بین
شاهان و سران و سروران زیر گند	روهای چومہ در دهن مور بین

رباعی شماره ۱۳۸: بر خیز و مخور غم جهان گذران

بر خیز و مخور غم جهان گذران	نشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی	نوبت تو خود نیلیدی از دگران

رباعی شماره ۱۳۹: چون حاصل آدمی در این شورستان

چون حاصل آدمی در این شورستان	جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت	و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

رباعی شماره ۱۴۰: رفتم که در این منزل بیداد بدن

رفتم که در این منزل بیداد بدن	در دست نخواهد بر خنک از باد بدن
آن را بید به مرگ من شاد بدن	کز دست اجل تواند آزاد بدن

رباعی شماره ۱۴۱: رندی دیدم نشسته بر خاک زمین

رندی دیدم نشسته بر خاک زمین	نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین	اندر دو جهان کرا بود زهره این

رباعی شماره ۱۴۲: قانع به یک استخوان چو کرکس بودن

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن	به زآن که طفیل خوان ناکس بودن
بانان جوین خویش حاکم به است	کالوده و پالوده هر خس بودن

رباعی شماره ۱۴۳: قومی مفکرند اندر ره دین

قومی مفکرند اندر ره دین قومی به گمان فدا ده در راه یقین
میرسم از آن که بانگ آید روزی کای بخبران راه نه آنست و نه این

رباعی شماره ۱۴۴: گاویست در آسمان و نامش پروین

گاویست در آسمان و نامش پروین	یک گاودگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین	زیر و زبر دو گاومشی خربین

رباعی شماره ۱۴۵: کبر بر فلکم دست بدی چون نیردان

کبر بر فلکم دست بدی چون نیردان	برداشتی من این فلک راز میان
از نو فلکی دگر چنان ساختمی	کازاده بجام دل رسیدی آسان

رباعی شماره ۱۴۶: مشو سخن از زمانه ساز آمدگان

میشو سخن از زمانه ساز آمدگان می خواه مروق به طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فراز آمدگان کس می ندید نشان ز باز آمدگان

رباعی شماره ۱۴۷: می خوردن و کرد نیکوان کردیدن

می خوردن و کرد نیکوان کردیدن	به زانکه بزرق زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود	پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

رباعی شماره ۱۴۸: نتوان دل شاد را به غم فرسودن

نتوان دل شاد را به غم فرسودن	وقت خوش خود بسنگ محنت سودن
کس غیب چه داند که چه خواهد بودن	می باید و معشوق و به کام آسودن

رباعی شماره ۱۴۹: آن قصر که با چرخ همیز و پهلوی

آن قصر که با چرخ همیز و پهلوی	برد که آن شهنشاهان نهاد می رو
دیدیم که بر گنبدش فاخته ای	نشسته همی گفت که کلو کلو کلو

رباعی شماره ۱۵۰: از آمدن و رفتن ماسودی کو

از آمدن و رفتن ماسودی کو	وز تار امید عمر با پودی کو
چندین سرو پای نازنینان جهان	می سوزد و خاک می شود دودی کو

رباعی شماره ۱۵۱: از تن چو برفت جان پاک من و تو

خشتی دو نهند بر مغاک من و تو	از تن چو برفت جان پاک من و تو
در کالبدی کشد خاک من و تو	و آنگاه برای خشت کور و گران

رباعی شماره ۱۵۲: می خور که فلک بهر هلاک من و تو

می خور که فلک بهر هلاک من و تو	قصدی دارد بجان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن میخور	کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو

رباعی شماره ۱۵۳: از هر چه بجرمی است کوتاهی به

از هر چه بجرمی است کوتاهی به می هم ز کف بتان خرگاہی به

مستی و قلندری و کمرایی به یک جرعه می ز ماه تاهایی به

رباعی شماره ۱۵۴: بنگر ز صبا دامن گل چاک شده

بنگر ز صبا دامن گل چاک شده	بلبل ز جمال گل طربناک شده
در سایه گل نشین که بسیار این گل	در خاک فرو ریزد و ما خاک شده

رباعی شماره ۱۵۵: تاکی غم آن خورم که دارم یانه

تاکی غم آن خورم که دارم یانه	وین عمر به خوشدلی گذارم یانه
پرکن قبح باده که معلوم نیست	کاین دم که فرو برم بر آرم یانه

رباعی شماره ۱۵۶: یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه

یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه	وز حرچه نه می طریق بیرون ثوبه
در دست به از تخت فریدون صمدبار	خشت سر خم ز ملک کینخسرو به

رباعی شماره ۱۵۷: آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی

آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی	معذوری اگر در طلبش میکوشی
باقی همه رایگان نیز دهنده شدار	تا عمر کران بهمانان نفروشی

رباعی شماره ۱۵۸: از آمدن بهار و از رفتن دی

از آمدن بهار و از رفتن دی اوراق وجود ما بی کرد و طی
می خور! نخور اندوه که فرمود حکیم غمهای جهان چو زهر و تریاقش می

رباعی شماره ۱۵۹: از کوزه کری کوزه خریدم باری

از کوزه کری کوزه خریدم باری	آن کوزه سخن گفت زهر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود	اکنون شده ام کوزه هر خماری

رباعی شماره ۱۶۰: ای آنکه نتیجه چهار و هفتی

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی	وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بشت گفتم	باز آمدت نیست چو رفتی رفتی

رباعی شماره ۱۶۱: ایدل تو به اسرار معانری

ایدل تو به اسرار معانری	در نکته زیرکان دانانری
اینجا به می لعل بهشتی می ساز	کاخا که بهشت است رسی یانری

رباعی شماره ۱۶۲: ای دوست حقیقت شنواز من سخنی

ای دوست حقیقت شنواز من سخنی	باباده لعل باش و باسیم تنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد	از سببت چون تویی وریش چو منی

رباعی شماره ۱۶۳: ای کاش که جای آرمیدن بودی

ای کاش که جای آرمیدن بودی	یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد خزار سال از دل خاک	چون سبزه امید بردمیدن بودی

رباعی شماره ۱۶۴: بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی	سر مست بدم که کردم این عیاشی
با من به زبان حال می گفت سبوی	من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

رباعی شماره ۱۶۵: بر شاخ امید اگر بری یافتی

بر شاخ امید اگر بری یافتی	هم رشته خویش را سری یافتی
تا چند ز تنگنای زندان وجود	ای کاش سوی عدم دری یافتی

رباعی شماره ۱۶۶: بر کسریال و سبوی دجوی

بر کسریال و سبوی دجوی	فارغ نشین بکشتزار و لب جوی
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی	صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

رباعی شماره ۱۶۷: پیری دیدم به خانۀ خمارِی

پیری دیدم به خانۀ خمارِی	گفتم کنی ز رفعتان اخبارِی
گفتمی خور که بمحو با ساری	رفتند و خبر باز نیاید باری

رباعی شماره ۱۶۸: تاخذ حدیث پنج و چارای ساقی

تاخذ حدیث پنج و چارای ساقی	مکمل چه یکی چه صد هزارای ساقی
خاکیم همه چنک بسازای ساقی	بادیم همه باده بیارای ساقی

رباعی شماره ۱۶۹: چندان که مگاه می کنم هر سویی

چندان که مگاه می کنم هر سویی	در باغ روان است ز کوثر جویی
صحرا چو بهشت است ز کوثر کم کوی	بنشین به بهشت با بهشتی روی

رباعی شماره ۱۷۰: خوش باش که پخته اند سودای تودی

خوش باش که پخته اند سودای تودی

فارغ شده اند از تمنای تودی

قصه چه کنم که به تقاضای تودی

دادند قرار کار فردای تودی

رباعی شماره ۱۷۱: در کار که کوزه گری کردم رای

در کار که کوزه گری کردم رای	در پایه چرخ دیدم استاد پای
میکرد دلیس کوزه رادسته و سر	از کله پادشاه و از دست گدای

رباعی شماره ۱۷۲: درکوش دلم گفت فلک پنهانی

درکوش دلم گفت فلک پنهانی	حکمی که قضا بود ز من میدانی
درکردش خویش اگر مرادست بدی	خود را برماندمی ز سرکردانی

رباعی شماره ۱۷۳: زان کوزه می که نیست در وی ضرری

زان کوزه می که نیست در وی ضرری	پر کن قدحی بنخو ر بمن ده دگری
زان پیشترای صنم که در هکذری	خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

رباعی شماره ۱۷۴: کر آمدنم بخود بدی نامدی

کر آمدنم بخود بدی نامدی ورنیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندر این دیر خراب نه آمدی نه شدمی نه بدی

رباعی شماره ۱۷۵: کردست دهم ز مغز کندم نانی

کردست دهم ز مغز کندم نانی وز می دو منی ز کوسفندی رانی

بالاله رخی و گوشه بستانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

رباعی شماره ۱۷۶: کرکار فلک بہ عدل سنجیدہ بدی

کرکار فلک بہ عدل سنجیدہ بدی	احوال فلک جملہ پسندیدہ بدی
ورعدل بدی بکار ہاد کردون	کی خاطر اہل فضل رنجیدہ بدی

رباعی شماره ۱۷۷: هان کوزه کراپای اکر هشیاری

هان کوزه کراپای اکر هشیاری	تاخذ کنی بر گل مردم خواری
انگشت فریدون و کف کینخسرو	بر چرخ نهاده ای چه می پنداری

رباعی شماره ۱۷۸: هنگام صبح ای صنم فرخ پی

هنگام صبح ای صنم فرخ پی بر ساز ترانه ای و پیش آور می
کافکنند بجا که صد هزاران جم و کی این آمدن تیرمه و رفتن دی